

آخوند خراسانی
در
جنبش مشروطیت

با سیری در رساله
ایضاح الخطاء
آیت الله شیخ محمد باقر بهاری

نوشته
دکتر سید محمد اصغری



انتشارات اطلاعات
تهران - ۱۳۹۲

سرشناسه: اصغری، محمد، ۱۳۲۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: آخوند خراسانی در جنبش مشروطیت با سیری در رساله ایضاح الخطاء آیت الله شیخ محمدباقر بهاری / نوشته سید محمد اصغری
 مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۲
 مشخصات ظاهری: ۴۴۸ ص.: مصور
 شابک: 978-964-423-910-6
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 موضوع: آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، ۱۲۵۵ - ۱۳۲۹ ق
 موضوع: بهاری همدانی، محمدباقر بن محمد جعفر، ۱۲۷۷ - ۱۳۳۲ ق. ایضاح الخطاء
 موضوع: مجتهدان و علما - ایران - سرگذشتنامه
 موضوع: ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق
 شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
 رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ الف ۶/۴۵۳/DSR
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۵۰۹۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۸۰۲۱۸



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
 تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
 فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، رویروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن ۲۹۹۱۲۶۸۶
 فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، رویروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶-۷۳۴

آخوند خراسانی در جنبش مشروطیت

نوشته دکتر سید محمد اصغری

طراح جلد: رضا گنجی

صفحه آرا: رحیم رضائی

حروف نگاری، چاپ و محتالی: مؤسسه اطلاعات

شمارگان: ۱۰۵۰ نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۲

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

ISBN: 978-964-423-910-6

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۹۱۰-۶

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

من ندانستم که عشق این رنگ داشت
وز جهان با جان من آهنگ داشت
دسته‌ای گل بود از دورم نمود
چون بدیدم آتش اندر چنگ داشت
(سوانح احمد غزالی)^۱

برای روح بزرگی که «شیفته خدمت»
بود، نه «تشنه قدرت».^۲
مدیر مدبر، مجتهد متضلع، و عارف عاملی
که «مظلوم زیست و مظلوم مرد»^۳
سیاست‌مرد فقیهی که هرگز از «احقاق حقوق»
و احیای عدالت خسته نشد...
و برای «نخل بلندی»^۴ که در رکاب پرفیض
او جز نیکی و پاکی، و عطش خدمت
به «بینوایان» ندیدم.
برای «شهید مظلوم» آیت‌الله دکتر سید محمد
حسینی بهشتی.

۱. غزالی، احمد، سوانح، تصحیح هلموت ریتر، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸.

۲. از کلمات قصار «شهید بهشتی»

۳. حضرت امام در ثنای شهید بهشتی: «بهشتی مظلوم زیست و مظلوم مرد»

۴. «نخل بلنده» عنوان شعرگونه‌ای است که در سوگ سنگین «بهشتی» سرودم.

سخنی از پرفسور «هانری کربن»:
...«مبادا مرا متهم کنند که مطالعات تاریخی
را طرد می‌کنم. اصلاً چنین نیست. بشریتی
که دست از مطالعات تاریخی بردارد،
بشریتی است که دچار فراموشی جمعی
شده است...»

(یادی از کربن، ص ۷۱)

www.ketab.ir

فهرست

مقدمه.....	۱۵
بخش اول / زندگی، و تأثیر تحولات در رویکردهای آخوند خراسانی	
در آمد.....	۳۲
فصل اول: تأثیر تحولات علمی و تاریخی در رویکردهای آخوند ملا محمد خراسانی.....	۳۵
الف - تحولات در عرصه های مختلف.....	۳۵
۱- تحولات در عرصه های تاریخی و فکری.....	۳۶
۲- گفتمان اجتهاد در قرانت جدید.....	۴۱
۳- سه مرحله :.....	۴۲
مرحله نخست.....	۴۳
مرحله دوم.....	۴۴
فقه های متعارف.....	۴۷
مرحله سوم.....	۴۹
ب - تحولات در عرصه های بین المللی و جهان اسلام.....	۵۰
۱- در خاور میانه و جهان اسلام.....	۵۲
۲- جهان اسلام.....	۵۲
۳- در شرق.....	۵۴
ج - فساد و تحولات در عرصه داخلی.....	۵۶

۶۰	د- تأثیر تحولات، بر رویکردهای «آخوند خراسانی»
۶۰	۱- عظمت مسئولیت
۶۶	نتیجه
۶۸	فصل دوم: تولّد، تحصیلات، آثار، اساتید و شاگردان آخوند خراسانی
۶۸	الف - تولّد، تحصیلات، و اساتید
۷۱	ب - در نگاه مجدد شیرازی، و دیگر اساتید
۷۲	۱- سخنی از حکیم سبزواری
۷۲	۲- آقا نجفی فوجانی
۷۴	۳- استاد شهابی
۷۴	۴- استاد گرجی
۷۴	۵- استاد مطهری
۷۵	۶- استاد فیض
۷۶	۷- استاد محمدرضا حکیمی
۷۶	۸- در رثاء آخوند
۷۹	ج - استاد و شاگردان
۸۵	۱- آثار و نوشته‌های آخوند
۸۶	۲- بخشی از نوشته‌ها
۸۸	۳- کفایةالاصول
۹۲	۴- امتیازات این دوره
۹۵	۵- برخی از ویژگی‌های «کفایةالاصول»
۹۷	۶- ابواب و فصول کفایه
۱۰۰	فصل سوم: «آخوند» در آئینه‌نامه‌ها، فتواها و مراسلات
۱۰۰	خلوص و صداقت آخوند
۱۰۲	الف - حضور در عرصه‌های اجتماعی
۱۰۴	۱- اخطار به مظفرالدّین شاه
۱۰۶	۲- نامه هیأت متدینین همدان
۱۱۰	۳- پاسخ مراجع شیعه
۱۱۴	ب - مظلومیتی مضاعف و تاب سوز
۱۱۶	نامه به شهید «ثقة الاسلام تبریزی»
۱۱۷	ج - ایران، اسلام و تشیع

۱۱۹	نشیع و وحدت ملی
۱۲۱	۵- اعتراضها و تلاش در عرصه های جهانی
۱۲۳	۱- حکم «جهاد»
۱۲۴	۲- نامه به سران دولتها
۱۲۸	۳- نتایج و آثار
۱۳۱	۴- چرا قاجاریه خلع قدرت نشدند؟
۱۳۴	۵- «مرگی در نور»
۱۳۶	فصل چهارم: زعامت سیاسی
۱۳۶	الف- زعامت سیاسی
۱۳۷	۱- نگاهی به تاریخ
۱۳۸	۲- محقق کرکی و «نیابت امام (ع)»
۱۴۰	۳- رشد اندیشه سیاسی شیعه
۱۴۸	۴- نظر مرحوم دکتر گرجی
۱۵۰	۵- بزعامت سیاسی در انقلاب مشروطیت
۱۵۰	اول- موافقان
۱۵۰	دوم- مخالفان
۱۵۳	سوم- علمای بی طرف (نظریه توقف)
۱۵۴	چهارم- طرفداران «دگراندیش»
۱۵۵	ب- آخوند خراسانی و «ولایت زعامت»
۱۵۶	۱- نظر فقهی آخوند
۱۵۷	۲- امور حسبه
۱۵۸	تعریف
۱۶۰	۳- نظر آیت الله نائینی
۱۶۱	۴- تقریظ آخوند خراسانی
۱۶۲	۵- تقریظ ملا عبدالله مازندرانی
۱۶۴	۶- اندرزهای دهگانه به احمدشاه نوجوان
۱۶۷	۷- انضباط و «قانونمندی»
۱۷۰	فصل پنجم: آخوند خراسانی، و دیگر علماء در جنبش مشروطیت
۱۷۰	الف: علماء و جنبش مشروطیت
۱۷۰	۱- واقعه رژی

۱۷۱	۲- مکتب سامراء.....
۱۷۱	۳- «مرجعیت و رهبری».....
۱۷۲	۴- علم و عقل.....
۱۷۷	۵- سنت و تجدد.....
۱۷۹	۶- مکتب اصولی «شیخ».....
۱۸۰	۷- تغییر نظام.....
۱۸۲	۸- فرجام استبداد.....
۱۸۳	۹- حضور علماء در نهضت.....
۱۸۹	۱۰- هدفای علماء.....
۱۹۳	۱۱- قراوداد ۱۹۰۷.....
۱۹۴	به تریب بعضی مجلس.....
۱۹۸	فتوای تاریخی سه مجتهد.....
۲۰۱	۱۲- مجاهدین در تهران.....
۲۰۳	۱۳- برگی غمبار از تاریخ.....
۲۰۶	۱۴- تجاوز روسیه، و خیر حرکت آخوند به ایران.....
۲۰۸	۱۵- اولتیماتوم روسیه.....
۲۱۰	۱۶- در سوگ آخوند خراسانی.....
۲۱۲	۱۷- جنایات روسیه در ایران.....
۲۱۳	۱۸- شهادت ثقة الاسلام.....
۲۱۸	۱۹- برخی آثار و نتایج قیام مشروطیت.....
۲۲۲	از نگاهی دیگر.....
۲۲۶	ب: تدوین رسالت و پویایی اندیشه سیاسی شیعه.....
۲۲۶	۱- آیت الله مامقانی.....
۲۲۷	۲- محمد اسماعیل غروی محلاتی.....
۲۲۸	۳- ترشیزی.....
۲۲۹	۴- روح الله نجفی اصفهانی و شیخ محمد باقر بهاری (ایضاح الخطاء).....

بخش دوم / زندگی، آثار، و نقش «حاج شیخ باقر بهاری» در جنبش مشروطیت، با سیری در رساله

«ایضاح الخطاء»

درآمد..... ۲۳۲

۲۳۷	قصص اول: تولد، تحصیلات، آثار و نقش «حاج شیخ» در جنبش مشروطیت
۲۳۷	الف- تولد و تحصیلات
۲۳۸	۱- در حوزه همدان و بروجرد
۲۳۸	۲- در حوزه نجف
۲۴۰	۳- در عرصه فقه و اصول فقه
۲۴۰	۴- اساتید
۲۴۱	هـ- بازگشت از نجف
۲۴۳	ب- حاج شیخ در همدان
۲۴۴	۱- در انقلاب مشروطه
۲۴۸	۲- در انقلاب اسلامی
۲۵۱	۳- تدریس و تعلیم و آموزشهای سیاسی و رزمی
۲۵۲	۴- ایران و روسیه
۲۵۸	۵- کشتار آزاد مردان
۲۵۸	۶- او لیساتوم
۲۵۹	۷- در آشوب سالارالدوله
۲۶۲	۸- مرگ بفرم خان
۲۶۳	۹- فرجام کار سالارالدوله
۲۶۴	۱۰- روشها در همدان
۲۶۵	۱۱- تهدید روسیه
۲۶۷	۱۲- در تبعید آیت الله بهبهانی
۲۷۱	۱۳- تحصن در قم
۲۷۱	۱۴- در انتخاب وکیل الرعایا
۲۷۳	۱۵- چهره، اخلاق و مکانت اجتماعی
۲۷۴	۱۶- در انتخابات مجلس اول
۲۷۶	ج- نوشته ها و تألیفات حاج شیخ
۲۷۷	۱- تألیفات
۲۸۰	۲- حاج شیخ و اجرای حد
۲۸۸	۳- طریقت و شریعت
۲۸۹	۴- حاج شیخ در نگاه آخوند خراسانی
۲۹۱	۵- ایضاح الخط

۲۹۲	۶- کنیز سیاه.....
۲۹۵	فصل دوم / سیری در رساله «ایضاح الخطاء».....
۲۹۵	الف - زمان تدوین رساله و محورهای.....
۲۹۷	۱- موصوف مشروطه.....
۲۹۹	۲- حکومت «تغلیبه».....
۳۰۲	۳- قلمرو تقیه.....
۳۰۳	۴- تحول در مفهوم تقیه.....
۳۰۴	۵- ماهیت تقیه.....
۳۰۸	۶- «امر به معروف و نهی از منکر».....
۳۱۲	۷- مشروطه مشروع.....
۳۱۴	۸- پاسخ به مخالفان مشروطه.....
۳۱۶	۹- مشروطه و ام الفساد استبداد.....
۳۲۰	۱۰- «حریت و مساوات».....
۳۲۶	۱۱- مساوات.....
۳۲۹	ب: بدعت و سنت.....
۳۳۰	۱- بدعت در لغت و اصطلاح.....
۳۳۴	۲- بدعت و حسن و قبح عقلی.....
۳۳۵	۳- «جهاد و شهادت».....
۳۳۵	ج- فصل دوازدهم.....

بخش سوم / ضمانت و پیوستها

۳۴۰	در آمد.....
۳۴۱	فصل اول: مفهوم، مبانی، و شاخصهای اصلی عدالت اجتماعی از منظر انقلاب اسلامی.....
۳۴۱	چکیده.....
۳۴۲	۱- مبنای حق و عدالت.....
۳۴۴	۲- هدف حقوق.....
۳۴۴	۳- عدالت اجتماعی.....
۳۴۵	۴- تاریخچه و تعریف.....
۳۴۶	۵- شاخصها.....
۳۴۸	۶- عدالت در میان نسلها.....

۳۴۹	۷- اجتهاد و عدالت اجتماعی
۳۵۰	۸- توانمندسازی
۳۵۱	فصل دوم: عدالت و امنیت قضایی
۳۵۱	چکیده
۳۵۲	مقدمه
۳۵۳	اهمیت امنیت
۳۵۵	۶- واژه امنیت
۳۵۶	۲- عدالت و قدرت
۳۵۷	۳- عدالت و امنیت
۳۵۸	۴- عدالت قضایی، و عدالت در قانونگذاری
۳۵۹	۵- عدالت و قضا
۳۶۰	۶- عدالت قضایی و امنیت قضایی
۳۶۱	۷- «امنیت قضایی»
۳۶۱	۱-۷: وجود دستگاه قضایی شایسته و منظم
۳۶۲	۲-۷: امنیت قاضی و امر خطیر قضاء
۳۶۴	۳-۳: امنیت شاکی و مدعی
۳۶۵	۴-۳: امنیت متهم
۳۶۸	۵-۳: اصول مربوط به امنیت متهم و
۳۷۲	فصل سوم: عدالت و تعریف ویژه آن در نگرش فقهی و حقوقی
۳۷۲	چکیده
۳۷۳	مقدمه
۳۷۸	الف - واژه عدالت و تقسیمات آن
۳۷۸	۱- «عدالت اجتماعی»
۳۷۹	۲- «عدالت فردی»
۳۸۰	۳- عدالت فردی در معارف اسلامی
۳۸۰	۴- «عدالت اخلاقی»
۳۸۱	ب - دلایل تعریف ویژه عدالت
۳۸۳	ج - توجه به اخبار و روایات
۳۸۵	د - تعاریف عدالت
۳۸۸	هـ - راههای کشف عدالت

۳۸۹	و - ملاک کبیره بودن گناه
۳۹۱	ز - هم‌سنجی عدالت با اصول دیگر
۳۹۳	نمایه‌ها
۳۹۵	آیات
۳۹۷	روایات
۳۹۹	اعلام
۴۱۱	کتاب‌نامه
۴۱۹	تصاویر

مقدمه

«لَا خَلْقَ مِنْ قَبْلِكُمْ سُتَنٍّ، فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَانظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ...»^۱

پیش از شما نیز «سنت» و وقایعی چهره نموده است. پس در
زمین بگردید. آنگاه به دقت بنگرید که فرجام کار دروغگویان
چگونه بوده است.

هشدار قرآن کریم ناظر به حیات و مرگ تمدنهای صعود و افول جوامع است،
و در خور اندیشه و تأمل بسیار. یکی از اندیشمندان سخن زیبایی دارد. می گوید:
«بشریتی که دست از مطالعات و بررسی های تاریخی بردارد، بشریتی است که دچار
فراموشی جمعی شده است.»^۲ قرآن می گوید: شتابان و بی تأمل از رخاها بگذرید، و
با ژرف نگری و دقت در «سنت» ها «نظر» کنید، پایان کار دروغگویان حقایق وقایع را
به شما خواهد گفت.

«سنت» در لغت همان روش و طریقه است. طریقه ای که به گفته تهانوی^۳

۱. آل عمران، آیه ۱۳۷.

۲. پرفسور کریب، هانری، تخیل خلاق در عرفان ابن عربی، ص ۱۴، ترجمه انشاءالله رحمتی، نشر جامی، ۱۳۸۴ش.

۳. تهانوی، محمدعلی، کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، واژه «السنة»، مکتبه لبنان، ۱۹۹۶م.

ممکن است، «حسنه یا سیئه» باشد، و به قول «علامه طباطبایی» «طریقه‌ای است که جامعه در آن سیر می‌کند»^۱ و واژه «نظر» اما، صرف دیدن نیست، که نگاه مویشکافانه و هدفمند است، و «سیر» در آفاق و انفس، آموزگار «عبرت» و آفریدگار «حکمت» است، و تحقیق در سنن و تاریخ گذشته چراغ راه آینده، و بهره‌گیری از دریای تجربه‌های بشری است؛ و چه واژه پرپهنایی است، این واژه «تحقیق!» یعنی که تکاپو در کشف و ادراک حق و توزین هر که و هر چه با ترازوی حق،^۲ و کند و کاو در تاریخ و طبیعت با میزان حق. عروس «عدل» نیز زمانی تجلی و جلوه می‌کند که رخسار درخشان «حق» نقاب از چهره برگردد.^۳

انقلاب مشروطه

... و انقلاب مشروطه ایران هم بخشی از «سنن» و «قطعه» عبرت‌آموزی از تاریخ بشری است، و چه خسارت سنگینی است اگر توده‌های مردم، خصوصاً «نسل جوان» این مرز و بوم، نخواهد یا نتواند با این گذشته پرپیچ و فراز آشنا شود، یا بی‌توجه از آن بگذرد، چرا که نهضت مشروطیت، در تاریخ ایران و تشیع، نهضتی بی‌مانند است، و با خیزشها و حرکت‌های پیشین مردم این سرزمین، تفاوت‌های بسیار دارد.

نهضت مشروطه‌خواهی، نخستین رویارویی مستقیم فرهنگی سنتی اسلامی - ایرانی با دنیای غرب در ایران بود. در تمام تلاش‌های سابق چون «قیام تنباکو» و دیگر کوشش‌هایی که در جهت نوسازی و هماهنگی با تحولات عصر جدید صورت گرفت، برخورد‌ها، چندان با ارزش‌های جا افتاده سنتی درگیر و رویاروی نمی‌شد. نه در نزاع‌های «اصولی و اخباری»، نه در اصلاحات نخست‌وزیران تجدیدخواه مانند امیرکبیر و سپهسالار، و نه در جریان‌هایی مانند «شیخیه» و یا فتنه باب و... در هیچ کدام معارضه به صورتی نبود که در نبرد «سنت و تجدید»، در خیزش مشروطیت چهره نمود. برخورد‌های گذشته، تلاش‌های تک افتاده‌ای بود که بردشان فراتر از نخبگان و عناصر معدود، و به

۱. طباطبایی، علامه سید محمدحسین، المیزان، ج ۷، ص ۲۴، دارالکتب اسلامیة، تهران ۱۳۹۴ق.

۲. و چه پرشکوه است این سخن امام علی (ع): «تو شخص را به حق می‌سنجی؟ یا حق را به شخص!»

۳. «اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه»! عدالت دادن هر حقّی، به صاحب حق است. اساس تعریف «عدالت»، شناخت «حق» است.

اصطلاح «خاصان» نبود، اما خیزش مشروطیت، قیامی فراگیر و به لحاظ ماهیت در تاریخ ایران بی سابقه بود. روزگار هم به گفته مولانا «مستبدل» شده و با تحولات عظیمی همراه بود. جهانها تغییر یافته و جانها نیز دگر شده بودند. امواج مردم با مفاهیمی چون «حق»، «حریت»، «قانون»، «حقوق ملت»، «آزادی» و ... آشنا شده و دیگر «سلطان» را «مالک الرقاب» یا سایه خدا در زمین نمی دانستند. «ظُلَّ اللّٰهَی» که به گفته علامه نائینی، «لَا یُسْتَلُّ عَمَّا یَقُل» باشد، بلکه «مسئولیت» کارگزار، و «مشروعیت» نظام حکومتی و دولت و پاسخوردن حکومتگران سخن روز شده بود.

در این خیزش دینی - مردمی، ملت و مراجع دینی در یک سو، و سلطان و دربار در سوی دیگر قرار گرفته بودند. رویارویی میان تمام مردم به رهبری مراجع، و تمام دستگاه سلطنت و حکومت بود. آرمانها و مطالبات نیز رنگ دیگری داشت؛ از درخواست عدالتخانه^۱ شروع و به سقوط سلطنت و تغییر نظام رسیده بود! صدور فتوای «تحریم تنباکو» در واقع رژی توسط «مجدد شیرازی» و افکار و اندیشه های بیدارگر «سید جمال الدین» و صفیر و نفیر گلوله «میرزا رضای کرمانی» به سان جرقه ای در ظلمت و «فریادی در سکوت»، محاسبات را در هم ریخته و پایه های سلطنت و نظام شاهنشاهی را لرزانده بود.

در داخل کشور نه تنها بی قانونی و هرج و مرج و طرفان ستم و استبداد و جور تبعیض و وابستگی به بیگانه بیداد می کرد، که بیماری و بیماری و فقر همچون بختکی به جان مردم افتاده و روزگار اکثریت ملت را سیاه کرده بود. نامه آیت الله سید محمد طباطبایی به مظفرالدین شاه بسیار گویاست. می نویسد:

«...اعلیحضرتا مملکت خراب و رعیت پریشان و گدا دست تعدی حکام و مأمورین بر مال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضا می کند می برند. قوه غضب و شهوتشان به هر چه میل و حکم کند از زدن و کشتن و ناقص کردن اطاعت می کنند. این عمارت و مبلها و وجوهات و املاک در اندک زمان از کجا تحصیل شده، تمام مال رعیت بیچاره است این ثروت همان فقرای بی مکتب اند که اعلیحضرت بر حالشان مطلع اید در اندک زمان از مال رعیت، صاحب

۱. «مطالبه» یا درخواست عدالتخانه و مواجهه با استبداد، در واقع نخستین مرحله از مراحل تکاملی مشروطیت است. و عدالت خواهان نخستین، همان مشروطه خواهان آغازین هستند.

مکنت و ثروت شدند. پارسال دخترهای قوچانی را در عوض سه ری گندم مالیات که نداشتند بدهند گرفته به ترکمانها و ارامنه عشق آباد به قیمت گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاک روس فرار کردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالک خارجه هجرت رده به حمّالی و فعلگی گذران می کنند و در ذلت و خواری می میرند. بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصر عریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می کنند و نمی گذارند اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید. حالت حالیه این مملکت اگر اصلاح نشود عنقریب این مملکت جزء ممالک خارجه خواهد شد. البته اعلیحضرت راضی نمی شود در تواریخ نوشته شود در عهد همایونی ایران به باد رفت اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند.

اعلیحضرت با تمام این مفاسد را مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم که در آن انجمن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشند، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می دانند مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد. عثمانی تعدّی به ایران نمی تواند بکند، وضع نان و گوشت که قوت غالب مردم است و مابه الحیوة خلق اند بسیار مشوش و بد است، بیشتر مردم از این دو محروم اند اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند، بعض خیرخواهان حاضر شدند. افسوس آنها که روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می گیرند نمی گذارند این مقصود حاصل و مردم آسوده شوند. حال سرباز که حافظ دولت و ملت اند بر اعلیحضرت مخفی است. جزئی جیره و مواجب را هم به آنها نمی دهند. بیشتر به عمله گی و فعله گی قرض تحصیل می کردند آن را هم غدغن نمودند، همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی می میرند، برای دولت نقصی از این بالاتر تصوّر نمی شود.

در زاویه حضرت عبدالعظیم سی روز با کمال سختی گذرانیدیم تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شود. شکرها به جا آوردیم و به شکرانه مرحمت چراغانی کرده جشن بزرگی گرفته شد. به انتظار انجام همضمون دستخط مبارک روز می گذرانیم اثری ظاهر نشد همه را به طفره گذرانیده، بلکه صریحاً می گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است نمی دانند سلطنت صحیح بی زوال با

بودن مجلس است بی مجلس سلطنت بی معنی و در معرض زوال است. اعلیحضرت ناسی کروور نفوس را که اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یک نفر نفرمانید برای خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کروور فرزندان خود نبوشید مطلب زیاد است فعلاً بیش از این مصدع نمی‌شوم مستدعیم این عریضه را به دقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع راه، چاره‌ای بفرمائید تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرت‌اند اسیر و ذلیل خارجه نشوند...»^۱

«محمد بن صادق الحسینی الطباطبایی»

در چنین عصری، نه فقط روابط افراد باهم، که مناسبات افراد با حکومت، و نیز دولتها با یکدیگر رنگ دیگری یافته، و دنیا تحولات شگرفی را شاهد بود. نه تنها «سنت و تجدد» رو در روی هم ایستاده، بلکه نوع و نحوه یورشها و جنگها نیز دگرگون شده بود.

در روزگاران گذشته، قومی بیگانه حمله می‌کرد، و پس از کشتار و غارت یا سرزمین مغضوب را رها می‌کرد و یا پس از مدتی در دریای فکر و فرهنگ و اندیشه ایرانی و اسلامی مستحیل می‌شد اما مهاجم و اشغالگر طراز نو، برای ماندن و «استعمار» آمده و گویی «قصد تملک» داشت؛ و با صد افاده و منت، مدعی عمران، و آباد کردن نیز بود، و این همه در حالی بود که فاصله‌ها کوتاه‌تر گردیده و «زمان و مکان» سخت در هم فشرده و به هم پیوسته شده بود و قدرتی چون «بریتانیا» از غربی‌ترین نقطه عالم، به دورترین مناطق شرق گام نهاده و مدعی سلطه و «سلطنت» و حکومت از نوع دیگری بود و این قدرت بی‌عقال، فرهنگ جدید و تمدن برتر، و چیزی به نام «دموکراسی» را نیز با خود یدک می‌کشید! با هر چه رنگ و بوی «بومی» و فرهنگ خودی و دینی داشت، سر ناسازگاری و جنگ نشان می‌داد.

استبداد صغیر

به هر تقدیر، انقلاب مشروطه، در چنان روزگار دشوار و شرایط پیچیده‌ای، بر دستگاه استبداد و استبدادیان چیره می‌شود و نهایتاً در سال ۱۳۲۴ قمری، نظام نو، به

۱. کسروی، سید احمد، تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۴ و ۸۵ مؤسسه انتشارات امیرکبیر، سال ۱۳۵۳.

تأیید و امضای «مظفرالدین شاه» می‌رسد!

اما مگر جبهه باطل به همین سادگی صحنه را ترک می‌کند؟ شیطانی است که هزار چهره دارد، از در می‌رود، و از پنجره می‌آید! گاه نیز همچون «زَبد»، یعنی کف خروشان روی آب، آب صاف و زلال را مرکب خویش می‌سازد.^۱

دو سال از فرمان مشروطه نرفته، «محمدعلی میرزا» عَلم «طغیان» برمی‌گیرد، و به نام دفع از دین^۲ و اعتقادات اسلامی؟! بر خدا و مردم می‌شورد و با فرماندهی «لیاخوف روسی» و همراهی قزاقان بیگانه، «خانه ملت» را بر سر ملت خراب می‌کند، و مجلس تازه‌پای ملی را به توپ می‌بندد و قهرمانان ملی و دینی چون آیت‌الله طباطبائی و بهبهانی و افجه‌ای را همراه با مردم مظلوم به خاک و خون می‌کشد، و دلاوران راستینی مانند «ملک المتکلمین» و «جهانگیرخان صوراسرافیل» و قاضی ارداگی و... را بی‌محاکمه خفه کرده، و یا زنده در سیاه‌چالها می‌افکند و... و سبحان‌الله که این پریشانی و حسرت و درمان سیزده ماه می‌پاید. روزگار سخت و سنگینی که «استبداد» چهره خشن و خشک خود را بی‌نقاب نشان می‌دهد، و قلم از توصیف آن همه درنده‌خویی و درد شرمگین است. طرفداران مشروطه پریشان و پراکنده می‌شوند، و در این مدت، برخی به بیگانه پناهنده شده، بعضی با دربار و دستگاه استبداد سازش کرده، بعضی به قول کسروی: «ریخ نهان» نموده، بعضی دیگر از کشور خارج شده، و تنها معدود مردان دلاوری در میدان مانده و با غربت و تنهایی و تهمت و مظلومیت همراه و هماغوش‌اند، و این همه در روزگاری است که دو قدرت تازه‌نفس قرن (روسیه و انگلستان) قرارداد نامبارک ۱۹۰۷ را منعقد ساخته، و ایران را در واقع بین خود تقسیم کرده‌اند و محمدعلی میرزا هم، در پیوند و سازش با قدرتهای مهاجم، خون مردم خویش! می‌ریزد و «تبریز» را به خاک و خون می‌کشد. به هرحال، انقلاب عظیم، از نفس افتاده و استبداد دوباره سر برکشیده است، و بار دیگر قتل و غارت و ستم بیداد می‌کند، تا آنجا که: جسد عالم نامی و ادیب عارف، حضرت «سید عبدالحمید گروسی» را در همدان از خاک بیرون کشیده و به جرم مشروطه‌خواهی آتش می‌زنند. و زیباتر گفت آن برادر شاعر که در مزارآباد شهر

۱. «فاحتمل السیل زیداً رایباً و...» رعد.

۲. به نام مردم همدان که به «آخوند خراسانی» نوشته‌اند، (در همین دفتر) مراجعه شود.

بی تپش دارها برچیده، و خونها شسته‌اند و نای جغدی هم «نمی‌آید به گوش».^۱
به قول کسروی:

«هرکسی می‌پنداشت دیگر نام مشروطه در ایران شنیده نخواهد شد. تا کم‌کم
آوازه ایستادگی‌های تبریز پراکنده گردید... و روزنه‌امیدی در دلها پدید آمد.»^۲

تولدی دوباره

در چنین عرصه دژم و غمبار، و در چنان برهه دشوار و تلخ و تیره و طیره‌ای
است که فتوای فتواداران بزرگ: «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی»، و «حاج شیخ
عبدالله مازندرانی» و «میرزا حسین تهرانی»، به نهضت مرده و افسرده مشروطه جانی
دوباره می‌بخشد، و انقلاب با فتوای دوران‌ساز «سه مجتهد» تولدی دوباره می‌یابد.
فتوای این است:

«به عموم ملت حکم خدا را اعلام می‌داریم: البوم همت در رفع این سفاک جبار
(محمدعلی شاه) و دفاع از نفوس و اعضاء و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن
مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات و بدل جهد در استحکام و استقرار مشروطیت
به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله
خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه است. اعاذنا الله المسلمین من
ذلک ان شاء الله تعالی.»^۳

فتوای سه مجتهد، مساعی آزادی‌خواهان، مجاهدات مردم، و از جان‌گذشتگی
سرداران ملی (ستارخان و باقرخان)، و ایثارها و تلاشهای ماندگار رزمندگان «بختیاری»
و دلاوران شمال ایران، و مردان مردی چون شهید سربلند «ثقه الاسلام تبریزی» و ...
انقلاب را از سقوط حتمی رهایید و «محمدعلی میرزا» مظهر بارز و تمام‌نمای استبداد

۱. دکتر شریعتی، «شهادت»، به مقدمه کتاب یک بار دیگر شهادت مراجعه فرمایید. می‌گوید:

«در مزارآباد شهر می‌تپش	نای جغدی هم نمی‌آید به گوش»
«در دمندان بی‌خروش بی‌فغان	خشم‌ناکان بی‌فغان و بی‌خروش!»
«مشت‌های آسمان کوب قوی	واشدند و گونه‌گون رسوا شدند»
«بیانهان سبلی زنان یا آشکار	مایه پست پلیدی‌ها شدند!»

۲. تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵ ش.

۳. کسروی، تاریخ مشروطه «همان»، ص ۷۳۰.

و حماقت و وابستگی به بیگانه را از تخت جهالت و طغیان به زیر کشید؛ و بدین سان «مشروطه دوم» چهره نمود و خروش آزادی و حریت در فضای ایران حنین افکند و «شاه کوچولو» احمدشاه قاجار بر تخت نشست و.... اما؟!^۱

«همسایه» ها؟! و هجرت آخوند و همراهان

«همسایه» های شمال و جنوب یعنی روسیه و انگلستان، که مدّعی دلسوزی و آبادانی هم بودند، هرگز با «انقلاب» عمومی و مردمی و استقلال ایران موافقتی نداشتند و ایرانی را در ذهن خود ترسیم کرده بودند که در هر حال مطیع و تأمین کننده منافع آنها باشد. بر این بنیاد، پس از مشروطه دوم روسیه پناهگاه محمدعلی میرزای فراری می شود، و ایران از شمال و جنوب به اشغال «همسایگان!» در می آید، و این دولت نو بنیاد ملی و مجلس و مردم مظلوم و ستمدیده ایران است، که پی در پی با «اولتیماتوم» دولتهای فخیمه روسیه و انگلستان روبرو است، و هر لحظه به شکلی نو، با این بتهای عیار مواجه می گردد، و در همین برهه است که «آخوند خراسانی» برنامه «هجرت» عظیم را سامان می دهد، و به عزم «جهاد» با متجاوزان روسی، آهنگ ایران می کند. نوشته اند:

«چون روس عساکر خود را به ایران سوق داده و تعدّیات جابرانه، می نمود، آقای آخوند به عزم جهاد و دفاع و بیرون نمودن روس و سرکوب محمدعلی میرزا، حرکت نمود، و من هم با آخوند و تمام طلاب و مجتهدین دیگر، حتی آقای سید کاظم یزدی حرکت نمودیم... یک روز قبل از حرکت آخوند، رفتم به کاظمین. دیدیم اهالی بغداد از همه مذاهب جهت استقبال و اظهار همدردی تا یک فرسخ بیرون شده بودند، یعنی تا یک فرسخ طناب خیمه به همدیگر وصل بود... آن وقت من فهمیدم که سفیر روس ترسان و لرزان بود... از عشایر اطراف کاظمین نیز ده هزار با اسلحه و حوصه کتان، به استقبال تا محمودیه رفتند و...»^۲

مرگی غمبار

سیل خروشان مردم که به عزم «جهاد» به راه افتاده و در انتظار «قائد» خود

۱. همان.

۲. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، چاپخانه سپهر، تهران ۱۳۸۱.

بودند، ناگهان با خبری تکان‌دهنده مواجه می‌شوند. خبر مرگ «آخوند خراسانی»؟! روشن است که مرگ چنان مرجع و رهبر قهرمانی، خبری سخت سنگین و طاقت‌سوز بود، آن هم در سحرگاه حرکت به سوی ایران. مرگ آخوند، درست در شب قبل از حرکت، یعنی محرم ۱۳۳۰ قمری، و شش سال پس از فرمان مشروطیت (۱۳۲۴ق) اتفاق افتاد. همراهان از جمله میرزای نائینی و علمای کربلا و نجف، منتظر حرکت خراسانی به کاظمین بودند که ناگهان خبر مرگ آخوند را شنیدند. آن‌سان که در همین دفتر از قول آیت‌الله شاه‌آبادی آورده‌ایم. این مرگ بسیار مشکوک و حیرت‌آور بود. این خبر شیوع یافت که عوامل بیگانه آخوند را مسموم کرده‌اند. برخی نیز گفته‌اند که «آخوند» بر اثر حملات نظامی کشورهای بیگانه (روس و انگلیس) به ایران گرفتار حمله قلبی شد. اما ما موران انگلیسی به بغداد گزارش کرده‌اند که مقامهای متعددی متهم به کشتن خراسانی بودند.^۱ براساس نامه شیخ عبدالله مازندرانی نیز، آنان همواره در معرض تهدید عوامل دشمن بوده‌اند.

هرچند سالها بعد ملک‌الشعراء بهار از کرچه بن‌بست سیاست سخن گفت، اما حقیقت آن بود که «انقلاب مشروطه» با مرگ کمرشکن، یا شهادت طاقت‌سوز آخوند خراسانی «روح بزرگ» آن نهضت، به «بن‌بست» رسید، بن‌بستی که پس از «فتح تهران» چهره نشان داد و بعد از سوگ بزرگ آخوند، با تمام قامت خودنمایی کرد! به گفته کسروی:

«... حاج شیخ مازندرانی و دیگران، تا کربلا پیش آمده، و در آنجا چشم به راه آخوند داشتند که ناگهان روز بیست و یکم (آذرماه) خبر مرگ او را دریافتند. آخوند به هنگامی که آماده روانه شدن بوده، یک‌بار حالش به هم خورده و درگذشت. از این پیشامد جنبش عراق فرونشست، پس از آخوند، کسی که جای او را بگیرد نبود. از این سوی در ایران نیز در همه جا این خبر پر و بال مردم را شکست، و شاید از آن روز بود که جوش و خروش مردم رو به کاستی گذاشت. کسانی مرگ ناگهانی آخوند را با دست کارکنان روس دانستند، ولی هرگز دلیلی در این باره نداشتند. چنین پیداست پیشوای غیرتمند، سخت اندوهناک بوده و این فشار با ناتوانی پیری به هم آمده، و او

۱. همان، ص ۱۶۰، به نقل از سید هبه‌الدین شهرستانی، *اشهر الرجال*، ص ۲۹۷.

را از پا انداخته است»^۱

از آن پس آتش اختلاف در خرمن مجاهدان و حامیان مشروطه افتاد و: «شد آنچه نباید می شد!» انقلاب عظیم مشروطیت، پس از آن همه «جهاد» و تلاش و تکاپو در دست «نااهلان» و نامحرمان از نفس افتاد، و در فرجام، سر از استبداد خشک و خشن رضاخان درآورد، و به گفته «ملک الشعرای بهار» به بن بست فرساینده ای رسید. بن بستى که نه تنها «بهار» را، که بهاران دیگر را به پائیزی غمبار و خزان زده رهنمون شد، و چه حسرت و حرمان تاب سوزی! «بهار» می نویسد:

«تصور کنید مردی که تا دیروز به آرزوی ایجاد حکومت مقتدر مرکزی با هر کس که احتمال قدرتی در او می رفت همداستانی کرده بود، اکنون با مقتدرترین حکومتها مخالفت کند، چه وی را خطرناک می دید!

حیات سیاسی من در این مرحله تقریباً به کوچه بن بست رسیده بود»^۲

کار به جایی رسید که چند صباح بعد، عناصری چون «وثوق الدوله»، نه فقط کیان خویش، و اراده خود را به دولتهایی چون انگلیس فروختند، بلکه با وعده و وعید بیگانه، در اندیشه فروختن تمامیت کشور و استقلال ملی نیز برآمدند و...»^۳ و شاید باید گفت غمبارتر، شهادت «ایات الله شهید ثقة الاسلام تبریزی» است، که در شهر خود، و در میان مردم خود، غریبانه بر فراز دار رفت، این صحنه مظلومیت آن شهید است که داغ ننگی ابدی، بر پیشانی روسیه تزاری زده است. کسروی می نویسد:

«هنگامه دلگداز بس سختی می بود، یک دسته مردان غیرتمندی را دشمنان بیگانه (متجاوزان روس)، در شهر خودشان به گناه آزادی خواهی به دار می کشیدند، و کسی نبود به داد ایشان رسد. مرگ سیاه یک سو و غم درماندگی کشور یک سو، خدا می داند چه دل سوخته ای در آن ساعت می داشتند. ثقة الاسلام که به همگی دل می داد و از غم و هراس آنان می کاست. شیخ سلیم بی تابی ها می نمود، ثقة الاسلام گفت: «این بی تابی برای چیست؟ ما را چه بهتر که در چنین روزی در دست این

۱. تاریخ هجده ساله آذربایجان، پیشین، ص ۲۱۱ و ۲۱۲.

۲. بهار، ملک الشعرای، احزاب سیاسی، مقدمه، ص ط.

۳. همان، ص ۱۹ و بعد، کتابهای جیبی، سال ۱۳۵۷ ش.

دشمنان کشته شویم. قدیر همچون بید می‌لرزید، لیکن حسن پروا نمی‌نمود. شادروان ثقة‌الاسلام به ایشان دل‌داری داده می‌گفت: رنج ما دو دقیقه بیش نیست، پس از آن به یکبار خوش و آسوده خواهیم بود.^۱

آثار و ثمرات

با این همه انقلاب مشروطه آثار و ثمرات بسیاری داشت که در متن کتاب به برخی اشاره شده است. شاید عمده‌ترین آن «خویش‌باوری» مردم و اعتماد به نفسی بود که در «ملت» پدید آمد، هرچند هزینه‌های سنگین و گرانی همراه آورد و «فهرمانان» بزرگی را قربانی و «فدیه» خرد کرد. «حضور» فعال مراجع شیعه، خصوصاً حضرت «آخوند خراسانی» و «امامت» و رهبری داهیان و شجاعانه ایشان در انقلاب مشروطه، به خوبی در هم تنیدگی «تشیع» با روح «فرهنگ ایرانی» را به نمایش گذاشت، و به روشنی نشان داد که تشیع به مثابه «اسلام ناب»، رکن استوار «روح ملی» و «مبنا و مظهر» حرکت‌های مردم ایران است، و سخن «شیخ عبدالله مازندرانی» یکی از مراجع ثلاث شیعه در نجف، حقیقت روشنی است که همواره باید در مدّ توجّه باشد. می‌گوید:

«ماها ایستادیم که اساس را صحیح و شالوده را بر قوایم مذهبی که ابدالدهر خلل ناپذیر است استوار داریم، آنها در مقام تحصیل مراد ذات خودشان به تمام قوا برآمدند. هر چه التماس کردیم که... برای حفظ دنیای خودتان هم اگر شروط خواه و وطن خواهید، مشروطیت ایران جز بر اساس قویم مذهب ممکن نیست استوار و پایدار بماند، به خرج نرفت.»^۲

سخن «مازندرانی»، چراغی روشن، و «عبرت»ی برای همه دورانها و برای همه عصرها و نسل‌هاست، و گفتیم که «نظر» در سنن و تاریخ گذشته، چراغی برای آینده است. این چراغ، حراست از «وحدت» و هشیاری نسبت به «وقایع» پیش‌آرومی است. نباید آن را خاموش یا بی‌فروغ و بی‌رمق کرد، که: «... والله متم نوره ولو كره المشركون!»

۱. کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. «صبراً بنی الکرام، فما الموت الا نَظَرَة» ای بزرگواران و بزرگ‌زادگان شکبیا باشید که مرگ جز پلی بیش نیست. (از حسین بن علی علیه‌السلام)

۳. اوراق تازه باب مشروطیت و نقش تقی‌زاده. صص ۲۰۹ و ۲۱۴ به کوشش ایرج افشار، چاپ اول، ۱۳۵۹.

بخشها و فصول

... و این دفتر اما، از سه بخش و هر بخش در چند فصل شکل گرفته است.

بخش نخست با عنوان: «زندگی، و تأثیر تحولات در رویکردهای آخوند خراسانی»، پنج فصل را دربرمی گیرد، به خلاصه زیر:

فصل اول: «بازنویشت» مقاله ای است که با همان عنوان «تأثیر تحولات و...» برای «کنگره آخوند خراسانی» در شهر مقدس قم، ارسال گردید. در این نوشته تأثیر تحولات مختلف در سه عرصه: تاریخی و فکری، بین المللی و جهان اسلام، و عرصه داخلی، در رویکردهای «صاحب کفایه» را بررسی کرده ایم. این تحولات به زمانهای قبل از مرجعیت «آخوند» مربوط است و حمد البتّه، میدان افزون تری برای تحقیق و مطالعه دارد.

فصل دوم: تولد و رشد و زندگی علمی و سیاسی «آخوند» را پی می گیرد. در این فصل اساتید و شاگردان نوشته ها و آثار، خصوصاً کتاب ارجمند «کفایة الاصول» - هر چند نه به تفصیل - به بررسی گرفته شده است.

فصل سوم: «آخوند» را در آئین نامه ها، فتواها، و مراسلات می نگرند، و از اهمیت و بایستگی «حضور» در عرصه های اجتماعی، و نیز درهم تنیدگی «ایران» و «تشیع» سخن می گوید. تشیعی که مظهر و مجلای «اسلام ناب» و رکن استوار «وحدت ملی» و فرهنگ ایرانی است.

در فصل چهارم: از «زعامت سیاسی» فقها سخن می رود، و اساس بحث این است که زعامت سیاسی فقیهان، نظر مشهور، و اکثریت قریب است، و هرگز نظر «منفرد و شاذی» نیست و رأی «شیخ اعظم انصاری» و صاحب کفایه نیز، در میدان عمل و فرجام کار، با «نظر مشهور» همراه و هماهنگ است.

فصل پنجم: به علل و عوامل «حضور» مراجع طراز نخست شیعه، و سایر علماء در جنبش مشروطه خواهی می پردازد. نهضتی که با رهبری «آخوند خراسانی» و همراهی یاران و شاگردان پرشمار ایشان، خصوصاً پس از «استبداد صغیر» تولدی دوباره یافته، و به پیروزی می رسد.

بخش دوم

در بخش دوم، زندگی، آثار و نقش آیت الله شیخ محمدباقر بهاری شاگرد پرتلاش «آخوند خراسانی» و یکی از مجتهدان «طراز اول» در جنبش مشروطیت، مورد

بحث قرار می‌گیرد. این بخش، به خلاصه زیر در دو فصل صورت‌بندی شده است:

فصل اول: به تولّد و رشد و تحصیلات، و نقش «حاج شیخ» در جنبش مشروطه می‌پردازد. در همین فصل، چهره، اخلاق، و مکانت علمی و سیاسی و اجتماعی ایشان نیز به بررسی گرفته می‌شود.

فصل دوم: در فصل دوم، از رساله «ایضاح الخطاء»، سخن می‌رود که توسط حاج شیخ در دفاع از جنبش مشروطه به رشته تحریر درآمده و یکی از رسالاتی است که در دوران سخت و سیاه «استبداد صغیر»، که با دشواری‌های پیچیده و شکننده‌ای همراه بود، تدوین گردیده است. در این فصل، از چگونگی تدوین رساله، از ماهیت تقیه، از مقوله «بدعت و سنت»، و نهایتاً از جهاد و شهادت بحث می‌شود.

بخش سوم

بخش سوم را، ضمام و پیوسته‌های شکل می‌دهند، که ارتباط وثیقی با مباحث اصلی کتاب دارند، چرا که اساس مشروطیت عدالت‌خواهی و تأسیس «عدالتخانه» است؛ همان موجهی که به مشروطه‌گری می‌انجامد. در این بخش نیز سخن از عدالت، و عدالت اجتماعی و امنیت، و تعریف ویژه عدالت در نگرش فقهی و حقوقی است، که سه فصل را دربر می‌گیرد:

فصل اوّل از مفهوم، مبانی و شاخصه‌های اصلی عدالت اجتماعی بحث می‌کند.

در فصل دوم، از عدالت و امنیت و قدرت، و عدالت قضائی و امنیت متهم، شاکی و قاضی سخن می‌رود.

در فصل سوم: عدالت، و تعریف ویژه آن در نگرش فقهی مورد بحث قرار می‌گیرد، و این پرسش که: «چرا فقها تعریف ویژه‌ای از عدالت دارند» به میدان بحث و بررسی می‌آید.

انگیزه‌های تحقیق

پاسخ به فراخوان کنگره «آخوند ملا محمد کاظم خراسانی» در قم، انگیزه اصلی در تنظیم این دفتر شد.^۱ مقاله‌ای که در نخستین فصل کتاب منعکس گردید

۱. در همین جا باید از برادر دانشمند، جناب آقای محمد جواد صاحبی، دبیر محترم کنگره، تقدیر کنم که سبب خیر، و چون همیشه چراغ راه شد.

و به گذشت ایام فربه تر شد و کمال یافت. اما این تنها «انگیزه» نبود، بلکه همان سان که در آغاز مقدمه گفتیم، ژرف نگری در «عبرت»ها و سنن تاریخی، خود برترین سائق و انگیزه است و انسان پرسشگر را به درنگ می خواند، و در سوی دیگر جذبه و جلوه چگونه زیستن و نیز چگونه مردن «قهرمانان» است، که هر چشم و دلی را مجذوب و مشتاق خود می سازد، هر چند «قهرمانان» نیز در آغوش جامعه ها می بالند، و هریک فرزندان جامعه خویش، و ثمره همان مردم و همان مرز و بومی هستند که در آن درخشیده و سر برآورده اند.

لش و تحریف وقایع تاریخی، و وارونه نشان دادن «حوادث واقعه» نیز عامل دیگری بود، که هر روح پرسشگر، یا هر وجدان ناآرام را به خود می خواند که رخدادها را با «ترازوی حق» بسنجد، و در آئینه حقیقت بنگرد! و...

و به راستی چگونه می توان کتابی را در چندین صد صفحه، به وقایع و رخدادها مشروطیت اختصاص داد، اما کوچک ترین اشاره ای به تلاشها و رنجهای بزرگی چون «آخوند خراسانی» و فرمانی چون سید جمال الدین اسدآبادی، یا شهید ثقة الاسلام تبریزی، یا میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، یا ملک المتکلمین و امثال آن مردان تاریخ ساز و فداکار نکرد؟! و نه تنها «اشاره» نکرد، که گاه امواج «تحریف» و شلاق ستم را چنان تیزتر و تندتر چرخاند که مردانی چون «مجدد شیرازی» و «سید جمال الدین»، و یا «آخوند خراسانی» را «نه ضد استبداد و نه ضد استعمار» خواند؟ و حتی نویسنده نامداری چون جلال «آل احمد» را که صافی و صداقت و ستم ستیزی و هشیاری و مردم خواهی او بر کسی مستور نیست، به دلیل شلاق دفاعش از فتوادار بزرگ تحریم تنباکو، ناروشن فکر! خواند، و از هر راه ممکن بر او خرده گرفت که روح زمان

۱. آن گونه که کسروی می نویسد: حتی مرگ غمبار آخوند خود به ماتم عمومی تبدیل شد و در واقع انقلاب دوباره ای برانگیخت. مردم در تمام شهرها و قصبات به عنوان عزاداری به تکان آمدند و غوغای دیگری برانگیختند. سید اشرف الدین گیلانی (نسیم شمال)، مدیر روزنامه نسیم شمال، نماینده احساس و تکان جمعی است. او چنین می سرايد:

«...ای سپهر کج روش آن شمس نورانی چه شد؟ عالم ربانسی و مولای روحانی چه شد؟
نور مطلق آیت الله خراسانسی چه شد؟ آه و وایلا که غایب گشت شمس الدین ما

ای دریغا می رود هم مملکت هم دین ما»

و... (دیوان کامل نسیم شمال، ص ۱۵۰، ناشر مطبوعات حسینی، سال ۱۳۷۰)

خود را نمی‌شناخت. یا اینکه علایق و اعتقادات توده مردم را به هیچ گرفت و امواج توفنده و دوران‌ساز «ملت» را که جز با اشاره پیشوایان طراز نخست دینی و مذهبی به میدان نمی‌آمدند، و مکانت آنها را که همواره پایه و مایه هر نهضت یا «انقلاب»ی هستند، نادیده انگاشت، و «تشیع» را که روح حرکت و موتور محرکه نهضت‌های مردمی، و به قول «آخوند خراسانی»، «رکن رکین»، و «حصن حصین»، وحدت ملی و وجدان جمعی و فرهنگ عمومی است، در ورطه فراموشی گذاشت و... چیزی که نه رنگی از روشمذکری دارد، و نه لعابی از حریت و دانایی، بلکه بیشتر بر ناآگاهی گوینده دلالت دارد و بر طبل جهل و نادانی او می‌کوبد.

و جوانان

... و صمیمانه بگویم که درونگ در مکانت و مرتبت و حساسیت وضع و حال «جوانان» این مرز و بوم نیز انگیزه، و پایه دیگری در نشان دادن گوشه‌ای از تاریخ این کشور بود. «جوانان»ی که گاه قربانی او ساع حاکم بر زمانه‌اند و کمتر به آینده این «نسل» پرداخته می‌شود، آن هم در عصری که مرزها درهم تنیده، و زمان و مکان سخت فشرده و متراکم گردیده، و تو گویی جهان به «دهکده»ای می‌ماند که روابط و مناسبات و «ارتباطات» را نزدیک و نزدیک‌تر کرده است؟! به اصطلاح آنها در جهانی «جهانی شده» می‌زیند. به اطلاعات دسترسی دارند، و از دگرگونی‌ها بلا خبر اند و تحولات جهانی را نه تنها می‌شنوند که می‌بینند، بی‌آنکه بر لوازم این آگاهی دسترسی داشته باشند، و این داستان شگفتی است که در زبان مولانای بلخ به زیبایی ترسیم شده است. می‌گوید:

هر که او آگاه‌تر پردردتر هر که او مشتاق‌تر در دردتر!
آزمودم عقل دوراندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را؟!

در چنین روزگار متراکم و درهم فشرده‌ای، که از در و دیوار «خبر» می‌بارد و «زمان» هر لحظه آبستن اخبار و تحولاتی است، ناآگاهی از گذشته نزدیک خویش، درد و اندوه خرد و حقیری نیست. مقوله بسیار خطیری که مسئولیت رسانه‌های جمعی، خصوصاً «صدا و سیما» را سنگین‌تر، بلکه صدها برابر بیشتر کرده است؛ مسئولیت شناختن و شناساندن حقیقت، و حقایق تاریخ خودی. مسئولیت شناختن و شناساندن «قهرمانان»ی که دوران‌ساز بوده‌اند. مسئولیت شناخت «عناصری» که رندانه

رنگ عوض می‌کنند؛ و چون «بت عیار» هر لحظه به شکلی درمی‌آیند، و تو مبهوت که تا دیروز نه تنها «انقلاب» و حرکت‌های تاریخ‌ساز ملی و مردمی را به عنوان نهضت «کمونیستی» طرد و تکفیر می‌کرد و دانسته و با علم به اینکه، تکان‌های شدید اجتماعی از علایق و اعتقادات دینی و شیعی نشأت گرفته، با آگاهی و عمد، این حرکت‌ها را به «بیگانه» منسوب می‌نمود و... بلکه بر هر چه اعتقاد دینی و الهی و اسلامی یورش می‌برد، و جلوه‌های دینی و اجتماعی را به تقلید از دیگران به سخره می‌گرفت و... ناگهان رنگ عوض کرده، و از «دین» و علایق مذهبی سخن می‌گوید و کم مانده است، که مومنان و باورمندان مذهبی و انقلابی اصیل را هم، طرد و تکفیر فرماید و...

و تو مبهوت از این همه نفاق و دورویی و بی‌هویتی و تذبذب و پستی و موج‌سواری! و باز هم «اسنان» «کف خروشان» و «زبد» که بر امواج صاف و زلال آب سوار می‌شود و روی «حق» را با رندی و دون‌مایگی می‌پوشاند، و خویش را صافی و زلال می‌نمایاند، غافل از آنکه این همه را «عقل جمعی» و شعور عمومی می‌بیند و می‌فهمد و در هر حال «زبد» رسوا و رفتنی است و...

در فرجام: از فرزندانم «آقای دکتر سید علی اصغری»، و «محیا سادات اصغری» که با راهنمایی‌های عالمانه یاریم کردند، و از هم‌سرم که با صبر شکوهمند خود همواره چراغ راه پژوهش‌های علمی‌ام بوده است، تقدیر می‌کنم. از آقا سید علیرضا محدث بصیر (اصغری) اخوی زاده نیز کمال سپاس دارم که نایب و ادیت این دفتر را عهده‌دار بوده است؛ و چون همیشه از کارکنان عزیز و مدیریت پر تلاش «انتشارات اطلاعات» سپاسگزارم که با بزرگی‌ها و زحمات مستمر خود، به یادداشت‌ها جان دوباره بخشیدند و در شکل و شمایل زیبایی، عرضه کردند... و استدعا از صاحب‌نظران دانشمند که، بر این دانشجو منت نهند و کاستی‌ها را اعلام فرمایند.

والله ولی التوفیق

دانشگاه تهران - دانشکده حقوق و علوم سیاسی

سید محمد اصغری